

ما قحطیان تشنه و بسیار خواره ایم
بیچاره نیستیم که درمان و چاره ایم

• الگوی توسعه و نظام شهری •

• مهندس ابوالفتح سپانلو •

بر اثر نفوذ دیرینه سال استعمار بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشورهای تحت سلطه، به تدریج، «وابستگی» به عنوان مقوله ای «درونی»، در این جوامع استقرار یافته است. وابستگی ساختاری، نوع پیچیده و جدیدی از روابط استعماری است که حاصل مناسبات متقابل - و البته نابرابر - میان نیروهای وابسته داخلی با نیروها و قدرت های امپریالیستی در سطح بین المللی، می باشد و در نهایت به صورت یک ساختار داخلی که تأمین کننده منافع خارجی است متجلی می شود.

در حقیقت، نفوذ و سلطه امپریالیستی، از طریق ابزارهایی مانند شرکت های فراملیتی، سیستم های ماهراره ای، ارتش، سیستم انحصار بر بازار بین المللی، سرمایه گذاری خارجی، بانک جهانی و جز آن، به وجود می آید اما نفوذ و ساختی شدن آن در کشورهای جهان سوم، با واسطه گروه های محلی همبسته با امپریالیزم و بازار جهانی و با تدارک بهتر لازم ذهنی و فرهنگی، صورت می گیرد و در نهایت به یک سیستم بفرنج سلطه بدل می شود.

در یک روند تدریجی و بلند مدت، ساختارهای داخلی به طرز در تعیین و تثبیت شکل های وابستگی اثر دارند که بدون آن ها، نمی توان واقعیات موجود در کشورهای وابسته را تجزیه و تحلیل کرد. در حقیقت، «وابستگی» بیان یک رابطه بین المللی است که تحقق آن از یک سو مستلزم وجود اقشار و طبقات همبسته با بازار جهانی است و از سوی دیگر نیازمند وجود نیروهای سلطه گر امپریالیستی می باشد. بدیهی است این رابطه (وابستگی) همیشه و در همه جوامع تحت سلطه، به یک صورت معین، متجلی نمی شود بلکه در اشکال متنوع و گوناگونی به منصفه ظهور می رسد.

بررسی تاریخی و تطبیقی میان شکل های مختلف وابستگی در بسیاری

کشورهای جهان سوم، به روشنی بیان گر آن است که جوهر اصلی مقوله وابستگی روند بی وقفه انتقال ظرفیت ها و امکانات اقتصادی و انسانی رشد، از جوامع پیرامونی (جوامع حاشیه)، به کشورهای متروپل است. بازتاب کالبدی و فضائی این روند، به نظام معینی از اسکان و استقرار فعالیت ها می انجامد که در «جهان سوم» الگویی نهادی شده است. در نظام فضائی ناشی از مناسبات نابرابر «سلطه جوئی و سلطه پذیری»، الگوی مرکز-پیرامون در بازتاب کالبدی «مادرشهر» ساخت اصلی تراکم جمعیت و تمرکز فعالیت را شکل می دهد. در واقع همان گونه که استقرار نظام ناعادلانه بین المللی در قالب وجود «مادرشهر»ی جهانی (که پیوست امکانات حیاتی ممالک پیرامون خود را جذب می کند) الگوی تعمیم یافته و کاریابانه انبوه تضادهای موجود اجتماعی در سطح تمام سیاره است، در کشورهای پیرامونی «جهان سوم» نیز به طور اخص «مادرشهر»ها تمامی امکانات و نیروی حیاتی حوزه های وسیع ملی را می بلعند و به رشد بیسارگونه و «کلان سری» خود سرعت می بخشند.

این امر به بهای ویرانی و فقر روزافزون نواحی پیرامونی، موجب ایجاد «مادرشهر»هایی با چهره بالنسبه امروزی و تا حدود معینی از نظرسیمائی شبیه «مادرشهر»های جهانی خواهد شد.

اما پدیده هم بسته این امر، جریان گسترده جذب جمعیت حوزه پیرامونی و شکل گیری وسیع حاشیه نشینی در گراگرد «مادرشهر» است که به تضادها و تقابل های اجتماعی زمینه ای عینی می بخشد، و ثبات جامعه را که در مقاطعی وجه الزامی رشد و توسعه است تهدید می کند. به علاوه وجود حاشیه های فقزرده و از دیدگاه سیمای شهری حقیر و نابسامان، به همراه ناهنجاری های اجتماعی، در نهایت به عدم تعادل فضائی «مادرشهر» می انجامد. به عبارت دیگر آن چه که از طریق واسطه گی در غارت منابع ملی باید به دست آید متزلزل و غیر قابل اعتماد می نماید. این امر خود موجب تشدید روند همبستگی علائق و منافع با «مادرشهر»های جهانی است.

آن چه در همه شکل های قدیم و جدید وابستگی - که طی آن، ارزش افزوده و مازاد اقتصادی ممالک جهان سوم با شیوه های مختلف به متروپل های جهانی انتقال می یابد - مشترک است، نظام فرهنگی «مرکز-پیرامون» می باشد. چنین ساختاری در همه کشورهای توسعه نیافته - به خصوص در کشورهای اسلامی - نیز باید استقرار می یافت تا چرخه گردش سرمایه از طریق حلقه های واسطه، به انباشت و تمرکز در متروپل جهانی منتهی شود. یعنی بدون انباشت و تمرکز همه امکانات در یک الی دو سه مرکز و متروپل محلی، انتقال آن به متروپل های جهانی، با دشواری های

بسیار مواجه می‌شود. «سازمان‌یابی اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته به نوعی است که بعضی از مراکز، به نقاط ممتاز و واسط نیروهای خارجی تبدیل می‌گردند و نقش رهبری حیات اقتصادی را موافق منافع آن‌ها به عهده دارند، در حالی که بقیه فضای ملی مانند فضای تولیدی عمل می‌کنند و محصولات آن‌ها یا برای صدور و یا برای مصرف داخلی از این نواحی خارج می‌شوند. بدین ترتیب نوع خاصی سازمان‌یابی فضائی که بعضی با صفت «نامنجم» (از هم گسیخته) می‌شناسند حاصل می‌گردد که در آن، فضای ملی گرداگرد چند متروپل اصلی شکل می‌گیرد. این متروپل‌ها هم تقاطع اتکا و هم رابط اقتصادی نیروهای خارجی، برای بهره‌برداری از منطقه به حساب می‌آیند، منطقه‌ای که از نظر تأسیسات شهری بسیار ضعیف است و تنها دارای حداقل زیربنای لازم برای فعالیت اقتصادی می‌باشد.»

از این رو در اکثر کشورهای توسعه نیافته، مازاد اقتصادی و امکانات حیاتی کل کشور، از طریق «کلان‌شهر»هایی که در تقسیمات کشوری به عنوان پایتخت یا مرکز یا یک بندر بزرگ مشخص شده‌اند، به خارج انتقال می‌یابد. در این مورد می‌توان به پیشنهادات «طرح آمایش سرزمین» توجه کرد که با تقسیم ایران به ده منطقه و ایجاد کلان‌شهرهایی به نام پایتخت منطقه‌ای، به تسهیل روند فون و تنظیم سلسله مراتبی آن در کل کشور پرداخته است.

بدیهی است سیاست‌ها و تصمیماتی از این دست با توجهات علمی و شبه علمی همراه است که مسائل گوناگونی را نظیر: صرف جویی مقیاس، حد بهینه تمرکز سرمایه و تراکم جمعیت، استفاده از منابع طبیعی، افزایش ارزش افزوده و ... بهانه و دست‌آویز قرار می‌دهد.

مطالعه اجمالی ساختار نظام اسکان، در بسیاری از معالک توسعه نیافته مبین آن است که معمولاً در این کشورها، یک شهر بسیار بزرگ (مثلاً پایتخت) آن چنان امکانات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، رفاهی و آموزشی را به خود اختصاص می‌دهد که بقیه شهرهای کوچک و بزرگ حاشیه را از رشد طبیعی باز می‌دارد. همان‌طور که رونق اقتصادهای مرکزی مغرب‌زمین به بهای ویرانی و خاموشی کشورهای پیرامونی، حاصل شده است، چنین ساز و کاری در گستره ملی و محلی (کشورهای وابسته) نیز صورت مشابهی دارد.

از سوی دیگر، کار ویژه فرهنگی این کلان‌شهرهای محلی - که به عنوان سرپل ارتباطی سلطه فرهنگ بیگانه نیز عمل می‌کنند - باعث نفوذ عمیق تر و تسری فرهنگی مدل‌های روابط اجتماعی و الگوهای رفتاری سلطه‌پذیری، در سطح کل کشور می‌شود، زیرا این مادر شهرهای محلی، که پایگاه خروج مازاد اقتصادی به مادرشهرهای جهانی هستند، در جای خود به عنوان مرکز بازتولید فرهنگ سلطه و

تعمیم آن در سطح ملی عمل می کنند زیرا با نفوذ و تسلط فرهنگی، ادامه انتقال مازاد اقتصادی و امکانات حیاتی، امکان پذیر می شود.

در واقع، مادرشهر محلی، در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی، بر مبنای ارزش مبادله ای همه منابع و هستی جهان سوم بنا می شود، و نحوه شکل گیری و استقرار این نوع شهرها، قاعداً تابع این روند غارت (خروج مازاد اقتصادی) قرار دارد. در صورتی که توسعه شهرهای سنتی در ایران و تمدن های شرق، (شهر ایرانی، به عنوان کانون متراکم تمدن و فرهنگ)، اساساً بر مبنای «ارزش های ضرور اقتصادی و رفع نیازمندی ها» شکل گرفته است نه بر مبنای ارزش مبادلات اقتصادی - فرهنگی غارتگرانه! به همین دلیل نیز مقیاس و نظام کالبدی آن بر ارزش هایی استوار است که خاستگاه «ملی» و در بسیار موارد جوهری «انسانی» دارد.

باید گفت نلبه بر عقب ماندگی کشورهای جهان سوم از جمله عمالک شرق و نیل به توسعه، ضرورت پیمودن مرحله گذار را اجتناب ناپذیر نموده است. در چنین موقعیتی نه حسرت بر داشته های گذشته و نه تسلیم یکباره به جریان سلطه جهانی، دردی را از کشورهای توسعه نیافته درمان نمی کند. باید مشخصه اصلی این مرحله، - گذار از نظام تثبیت شده ارزش های کهن، به ساختار جدید و کثرت گرای ارزش های تازه، «عدم تعادل و ناپایداری» - را شناخت و بر پایه برقراری ارتباط پویا با واحدهای ماندگار ارزش های گذشته، بستر حرکت امروز را به سوی فردائی روشن فراهم ساخت. به همین دلیل نظام فضائی استقرار جمعیت و فعالیت، نمی تواند بی اعتنا به دست آوردهای تاریخی و ارزش های ماندگار و زنده آن انجام پذیرد و گسست کامل از گذشته - امری که در قرن حاضر تحت تأثیر و سفارش سلطه گران جهانی اتفاق افتاده است - موجب بحران هیت می شود. بنابراین باید پل های ارتباط با گذشته را یافت و مفاک هولناک گسستگی تاریخی را جبران کرد. تحقق چنین امری ممکن نیست مگر با بازگشت به خویش خویش و خود را باور داشتن. اگر چنین شود سازمان فضائی و نظام کالبدی مراکز جمعیتی و تولیدی در کشورهای جهان سوم بر پایه الگوهای ملی و محلی شکل خواهد پذیرفت.

آگاهی از عمق میزان وابستگی فرهنگی و بازنگری ارزش ها امری لازم و ضرور است، در غیر این صورت سیاست ها و اقدامات به ظاهر ملی، در راستای منافع سلطه جهانی خواهد بود و بازتاب آن تشدید بحران و عدم تعادل فضائی در مقیاس ملی است. هم از این رو بازمینی اقدامات و هم سو کردن آن ها با هدف های توسعه ملی به همراه نگاهی و نقدی به نظام اسکان و فعالیت، امری الزامی است. باید روشن شود که سازمان فضائی شهرها، عملکردهای ملی و محلی آن ها، میزان

هماهنگی رتبه و اندازه شان با هدف های ملی و مقیاس مناسب استقرار مراکز جمعیت و فعالیت، وظیفه و نقش آن ها در تولید و بازتولید اقتصادی، فرهنگی و رفاهی و... چگونه است. باید روشن شود که توسعه «مادرشهر»ی و تبعات آن، سیاستی سنجیده و اقدامی پسندیده برای آماده سازی زمینه رشد و توسعه ملی نیست. توسعه شهرهای بزرگ که در حال حاضر نیز به عدم تعادل فضائی کشور منجر شده است به تشدید این روند ماهیتاً غیر ملی می انجامد.

در ساختار مادرشهرهای محلی، کلیه اجزاء و عناصر شهری (شبکه های ارتباطی، فضاهای شهری، الگوهای ساختمان سازی و...) و ارتباطات متقابل شان، سیما و ریخت شناسی شهری، نظام فضائی و سازمان کالبدی آن، نتیجه محاسبات یک سیستم بفرنج و سلسله مراتبی جهانی (سیستم مرکز و پیرامون) و در راستای مقاصد این سیستم شکل گرفته است و هدف و انگیزه وجودی آن، انتقال هرچه بیشتر منابع طبیعی و مازاد اقتصادی کشور به متروپل های جهانی می باشد، با این حال واضح است که بدون کمترین دخالت مردم محلی و بومی، به اجرا در می آید و از زاویه نگرش معمارانه، این ساختن و سازها، به شدت غیر خلاق، غیر بومی و به تقلید متعصبانه و دنباله روانه از مدل های غربی شهرسازی، صورت می گیرد. به عبارت دیگر «آنچه اکنون واقعیت دارد این است که برای حل مشکلات شهری کشورهای جهان سوم، باید روش ها و راه حل هایی خاص خودشان تهیه کنیم، مدل هایی که یا تفکر و خلاقیت پیشرو بتواند جوابگوی آینده و احتیاجات واقعی زمان خود باشد» (شهرسازی و عقب ماندگی - جورج ویلیام).

در حقیقت اگر ساختار جهانی مرکز و پیرامون را ساختنی فرهنگی ببینیم، مادرشهرهای محلی در کشورهای توسعه نیافته، ظرفیت قابل ملاحظه ای جهت تعمیم و گسترش الگوی معیشت بیگانه و غیر بومی در کلیه شهرها و روستاهای این کشورها دارند. انبوه مردم و جوانانی که در حاشیه مادرشهرها با گسیختگی فرهنگی و هویتی زندگی می کنند، بهترین و مناسب ترین عاملان جذب این نوع الگوهای فرهنگی وارداتی و تحمیلی، و انتقال آن به اقصی نقاط کشور هستند.

هم چنین شبیه سازی کالبدی و نمایی ظاهری مادرشهرهای محلی با کلان شهرهای جهانی، وجود آسمان خراش ها و عظمت های بصری نیز در تقو و القاء نیرومندتر فرهنگ غربی به توده های شهرستانی و مردم کشورهای توسعه نیافته، تأثیرات دیرپا و عمیق تری بر جای می نهد.

در بررسی نمونه ایران، باید گفت که دگرگونی های ساختاری که توسعه وابسته در ایران (در سال های ۴۲ به بعد) به دنبال آورد، تغییر در تقسیمات جغرافیایی اقتصادی و رشد بسیار شتابان مناطق شهری - به عنوان مادرشهرهای محلی - و تسلط

زیاد این مناطق شهری بر مناطق روستایی و شهرهای حاشیه سد. در طی این دوران، کلان شهرها، عمده ترین امکانات رفاهی، تأسیسات شهری، امکانات آموزشی، تفریحی و سرگه‌ای را به خود اختصاص داده و به عنوان متروپول‌های محلی در بهنه داخلی کشور رشد یافتند.

بررسی نمونه کلان شهر «تهران» از زاویه تأثیرات عمیق فرهنگی آن بر مردم شهر، حاشیه نشین ها و شهرستانی ها، قابل تأمل است. زیرا بسری از الگوهای رفتاری غیر خودی، نوع آرایش چهره، طرز لباس پوشیدن، نحتاح وسائل زندگی، انتخاب نوع اتومبیل، طرز نقلی و نوع قضاوت و داوری. الگوهای مصرف، و حتی نوع لهجه و زبان گفتاری، همه و همه از تهران به دیگر مناطق کشور جاری می شود. ظرفیت بالا و آشنه‌ای بسبب زیاد این متروپول محلی (تهران) در هضم و استحالته دیگر فرهنگ‌ها و الگوهای بومی، حیرت انگیز و در خور تعمق است. با این وجود. آن چه اکثرین نگرانی آوری باشد، دامنه سیاست توسعه «تدرشهری» در کشور است که بازتاب مستقیم آن، در الگوی احداث شهرهای جدید، در کنار شهرهای بزرگ کنونی است. این امر بستر عینی کالبدی را فراهم می آورد که راهی جز انجام عملکرد اصلی اش ندارد و نتیجه نهایی آن از هم اکنون نیز کاملاً روشن و خوانا می باشد. آنچه در برنامه ریزی و الگویابی نظام توسعه شهری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی کشوری است که الگوی مورد نظر باید در آن تحقق یابد. به عبارت دیگر هر الگوی توسعه شهری در شرایط مشخص جامعه مورد نظر قابل ارزیابی است و یک الگوی می تواند در دو جامعه در نتیجه کاملاً متفاوت داشته باشد. نگاهی به آمارهای ارائه شده در جدول نشان می دهد که اکثر شهرهای جدید در جوار شهرهایی مکان‌یابی گردیده اند که در حال حاضر نیز مرکزیت پیشرفته‌ای نسبت به شهر دوم و سایر مراکز زیستی - فعالیتی استان خود دارا می باشند. این امر به معنای تشدید مرکزیت این شهرها و توسعه حوزه پیرامونی آن است.

هرچند نرخ رشد چشمگیر جمعیت، هشدار می‌دهد که نگرانی آوری، اما راه‌یابی برای این مشکل جدی، منات علمی و دور اندیشی لازم دارد.

«در فاصله ۳۱ سال آینده، شبکه شهری کشورمان علاوه بر تک شهرهای کوچک و بزرگ دارای چندین کلان شهر و منطقه شهری بسیار پر جمعیت خواهد بود. جمعیت منطقه شهری تهران بالغ بر ۱۵ میلیون نفر، منطقه شهری مشهد به ۶ میلیون نفر، مناطق شهری اصفهان و تبریز هر کدام به ۴ میلیون نفر خواهد رسید. جمعیت منطقه شهری شیراز از ۳ میلیون نفر تجاوز خواهد کرد. هم چنین جمعیت شهرهای کرمانشاه، اهواز، قم از مرز ۲/۵ میلیون نفر خواهد گذشت.» (جمعیت و

شهرنشینی در ایران - دکتر حبیب الله رنجانی).
 توجه عمیق و مسئولانه به روند مشداد دهنده فوق، بازنگری برنامه ریزی های کلان مسکن و شهرسازی را الزامی می کند در غیر این صورت، دو دهه آینده، ایران با مشکلات و موانع بسیار زیاد، نگران کننده و لاینحل اجتماعی - سیاسی مواجه خواهد شد. باید قیل از دیر شدن و از دست رفتن فرصت، نسبت به انتخاب الگوی متناسب توزیع متعادل جمعیت و فعالیت در پهنه ملی اقدام کرد.
 به هر روی، سعی ما بر این است که در بحث های آینده نیز موضوع «شهر» و تأثیر «الگوهای شهرسازی» در «توسعه ملی» را پی گیریم. ■

استان تهران = ۹۹۸۲۳۰۹ جمعیت شهر تهران = ۶۴۷۵۵۲۷ جمعیت شهر قم = ۶۸۱۲۵۴	درصد جمعیت بزرگترین شهر استان به کل جمعیت استان = ۶۴،۹٪
استان خراسان = ۶۰۱۲۳۰۰ جمعیت شهر مشهد = ۱۷۵۹۱۵۵ جمعیت شهر سبزوار = ۱۲۸۰۶۵	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۲۹،۳٪
استان اصفهان = ۳۶۸۲۴۴۲ جمعیت شهر اصفهان = ۱۱۲۷۰۳۰ جمعیت شهر نخل آباد = ۱۶۰۰۰۴	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۳٪
استان خوزستان = ۳۱۷۵۸۵۲ جمعیت شهر اهواز = ۷۲۴۶۱۳ جمعیت شهر دزفول = ۹۸۱۳۰۹	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۲۲،۸٪
آذربایجان شرقی = ۲۴۲۰۲۴۳ جمعیت شهر تبریز = ۱۰۸۸۹۸۵ جمعیت شهر مرانه = ۱۱۷۳۸۸ جمعیت شهر اردبیل = ۳۱۹۰۲۲	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۲۴،۶٪
استان کرمانشاه = ۱۶۲۲۱۵۹ جمعیت شهر کرمانشاه = ۶۲۲۰۸۴ جمعیت شهر اسلام آباد غرب = ۷۷۴۱۲	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۲۸،۵٪
استان فارس = ۳۵۴۳۸۲۸ جمعیت شهر شیراز = ۱۶۵۱۱۷ جمعیت شهر مرودشت = ۱۲۰۱۲	درصد جمعیت بزرگترین شهر به کل جمعیت استان = ۲۷،۲٪

آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰ - نتایج عمومی - مرکز آمار ایران